

بررسی فقهی - حقوقی چستی شرط و مبانی لزوم وفای به آن در عقود

محمود قیوم زاده^۱

چکیده

با توجه به اهمیت و کاربرد گسترده‌ی شرط در معاملات و معاهدات ملی و بین‌المللی، تبیین حقیقت و بیان چستی آن و این که چرا باید به شرط وفا کرد از مباحث کلیدی و اساسی فقهی و حقوقی است. در این مقاله، ضمن بررسی معانی شرط و اقسام آن از جهات مختلف حقیقی و اعتباری، به اصول و قواعدی چون اصل لزوم وفای به عهد؛ مستفاد از آیات قرآن کریم و احادیث معصومین (علیهم‌السلام) و سیره مستمره‌ی میان مسلمین و اجماع علمای اسلام، در التزام به شرط اشاره شده است که بیانگر مبنای فقهی و حقوقی التزام به شرط در ضمن عقد و یا به صورت ابتدایی می‌باشد.

صرف نظر از علمی بودن و «مبتلی^۱ به» بودن این مسئله، عدم توجه محققان به این بحث، ضرورت را مضاعف می‌سازد. علاوه بر امور مذکور یکی از مباحث مهم و جنجالی، تفکیک میان شرط صحیح و باطل و شرط ابتدایی و ضمن عقد است که با شناختن مبانی و اصول التزام به شروط به آسانی می‌شود اقسام شرط را از جهات مذکور فهمید و قلمرو التزام را نیز بدست آورد. مقاله حاضر ضمن واکاوی تمامی جهات ذکر شده به ابهامات و سؤالات اساسی در این زمینه پاسخ داده است.

کلیدواژه‌ها: عقد، ایقاع، شرط، التزام، عهد

۱- دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه، گروه معارف اسلامی، ساوه، ایران

مقدمه:

باتوجه به تعاملات و روابط میان افراد یک جامعه و میان جوامع در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و...، کمتر معامله و قرارداد و معاهده‌ای است که بدون شرط منعقد شود؛ شرط یکی از رایج‌ترین اموری است که مردم در زندگی خود با آن سرو کار دارند و هرکس تا حدودی خود را ملزم به انجام آن می‌داند، شرط در روابط افراد یک جامعه به خصوص در روابط بین‌المللی در عصر حاضر کاربرد فراوان دارد و به اشکال مختلف از حیث زمان، ماهیت و سایر جهات مطرح و قابل انعقاد است یکی از مباحث مهم در این حوزه، مبانی و چرایی التزام به شرط است یعنی بر اساس کدام اصول مسلم عقلی و شرعی، التزام به شرط واجب است و تخلف از آن مذموم و قبیح می‌باشد؟

در ادامه ضمن مروری اجمالی بر انواع شرط، تلاش شده است تا مبانی، اصول و قواعدی که عمل به شرط را الزام‌آور می‌نماید، مطرح و بررسی گردد.

واژه‌شناسی تحقیق:

عقد به معنای گره زدن و بستن چیزی است به چیز دیگر، بستن به نوعی که به خودی خود از یکدیگر جدا نشوند، مثل بستن و گره زدن یک طناب و یک ریسمان به طناب و ریسمانی مثل خودش و لازمه گره خوردن این است که هر یک ملزم دیگری باشد، و از آن جدا نباشد، و این لوازم در گره خوردن دو چیز محسوس در نظر مردم معتبر بوده، و سپس همه اینها را در گره‌های معنوی نیز معتبر شمردند، مثلاً در عقد معاملات از خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات معمول و نیز در عهدها و پیمانها، کلمه عقد را اطلاق کردند، چون اثری که در گره زدن هست در اینها نیز وجود دارد و آن اثر عبارت است از لزوم پیمان و التزام در آن. (اصفهان‌ی، ص ۵۷۶). در اصطلاح، عقد آن صیغه‌ای را گویند که از دو جانب خوانده شود. یعنی ایجاب و قبول داشته باشد، مثل بیع و صلح و مانند اینها به خلاف ایقاع که یک جانب در وی کفایت نماید، مثل طلاق و نذر و مانند آنها.

حقیقت ایقاع و عقد، آن معانی ذهنیه است و لکن ألفاظ را کاشف قرار داده‌اند تا راه مشاجره و منازعه مسدود شود و مخلّ بر نظام نگردد. و بر تقدیر کفایت معاطات در بعض عقود مثل بیع، یا مطلقاً، أفعال قایم مقام ألفاظ می‌شود در کشف از معانی ذهنیه.

عقد لازم و جایز:

به طوری کلی عقد بر دو قسم است:

- ۱- عقد لازم که بالذات و بدون توسط امر دیگری، فسخ آن جایز نیست.
 - ۲- عقد جایز که از برای هر یک از طرفین، فسخ آن جایز است.
- و ایقاع کلاً لازم است، مگر حبس غیر موقت و إعراض. زیرا که ظهار و نذر و قسم و مانند اینها که از ایقاعات هستند، اگر چه فسخ می‌شوند، اما نه بالذات، بلکه به توسط کفاره و مانند آن قابل فسخ می‌شوند.

در لسان العرب با استناد به آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به عهده خود پایبند باشید» (مائده / ۱) آمده است که عقد عام است و شامل جمیع تعهدات می‌شود؛ گرچه عقداز مؤکدترین عهود می‌باشد که متقوم به دو طرف است به خلاف سایر عهود که با تعهد یک طرفه نیز محقق می‌گردد. (ر.ج: قزوینی، ص ۳۶).

شرط در لغت واصطلاح:

واژه شرط و جمع آن شروط به معنای الزام شی و التزام به شیئی است. چنانکه ضرب المثل شده که: شرط الزام آوراست به زیان باشد یا به ضرر. (معلوف، ص ۳۸۲). شرط: (بفتح ش، ر) به معنای علامت. جمع آن اشراط است چنانکه در مجمع و اقرب و قاموس و صحاح آمده است. (قرشی، ج ۴، ص ۱۴).

همچنین گفته شده است: هر حکم معلومی که بر وقوع یک امر معلق شود و آن امر در واقع علت تحقق آن حکم باشد شرط می‌گویند. (فیروزآبادی، ج ۲۲، ص ۳۶۸). در قرآن کریم نیز شرط به معنای علامت آمده است: «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا؛ پس به

تحقیق علامت‌هایش آمد» (محمد/۱۸) و در حدیث نیز این واژه با مشتقات زیاد به معانی چون اصحاب متقدمین و نخبه و مطلق لشکر و سرباز به کار رفته است. (اصفهانی، ص ۴۵۰).

شرط در اصطلاح ادبی:

در ادبیات شرط به معنای گزاره‌ای است که پس از آدات شرط واقع می‌شود، گزاره‌ای که پس از اگر می‌آید، شرط و آنچه پس از شرط است، جزای شرط نام دارد که به تعبیر جرجانی اگر اوّل محقق شد دوّمی هم می‌آید؛ البته شرط خارج از ماهیت مشروط می‌باشد که در منطق از شرط و جزای آن تعبیر به مقدم و تالی می‌شود. (البستانی، ص ۴۶۰؛ معلوف، ص ۳۸۲؛ جرجانی، ص ۷۲).

شرط در معنای فلسفی و کلامی:

شرط در نزد حکما قسمی از اجزاء علت تامه است؛ لذا گفته شده: وجود شیء دائرمدار شرط است اما با وجود شرط وجود مشروط لزوم ندارد (صلیبا، ج ۱، ص ۶۹۶) مرحوم ایروانی نیز به این معنا اشاره کرد است: «همچنین به کار بردن شرط بر جزء خاصی از اجزاء عله در اصطلاح فلاسفه از همین باب است که از معنای عام به معنای خاص نقل شده است». (ایروانی، ج ۲، ص ۶۱).

در اصطلاح کلامی نیز شرط چیزی است که مشروط بر آن متوقف است، اما داخل در خود مشروط به عنوان جزء یا تدبیر کننده نیست «هو ما يتوقف عليه الشيء فلا يكون داخلاً فيه و لا مدبراً» (البستانی، ص ۴۶۰).

شرط در حقوق:

شرط در حقوق در دو معنی به کار می‌رود: یک، آن امر محتمل الوقوع که تحقق وجود التزام و الزام و یا اثر حقوقی عقد، کلاً یا جزاً بر آن منوط و مشروط می‌شود؛ مانند تحقق تأثیر وصیت که مشروط است به فوت موصی. دوم، توافقی که در ضمن عقد برامری خارج از عقد میان طرفین منعقد می‌شود یا شرط یا التزامی که در عقد یا قرارداد به نفع یا ضرر طرفین یا شخص ثالث درج می‌شود. یا یک نوع تعهد فرعی که

طرفین ضمن تعهد اصلی می‌آورند. در حقوق امامیه هرکس بخواهد تعهد یا شرطی نماید که الزام آور باشد باید به صورت شرط ضمن عقد باشد. (صفایی، ص ۱۸۵؛ محقق داماد، ص ۱۳؛ جعفری لنگرودی، ص ۳۸۰).

و نیز گفته شده است: «شرط عبارت از امری است که احتمال تحقق آن در آینده می‌رود و وجود التزام یا الزامی و یا زوال آنها بر وقوع آن مترتب است حال اگر وجود التزام بر وقوع شرط مترتب باشد وقف است؛ ولی اگر التزام فعلی باشد و زوال آن بر وقوع شرط مترتب باشد، آن شرط ناسخ است» (سنهوری، ج ۷، ص ۴۷). این تعبیر در واقع اشاره دارد که یا خود التزام به عقد به یک امر منوط می‌شود که شرط عنوان واقف را پیدا می‌کند و یا زوال التزام فعلی منوط به شرط می‌شود که این شرط عنوان ناسخ را دارد.

به عقیده برخی شرط در حقوق سه معنادر دارد: یک معنا که از فلسفه و منطق گرفته شده است و آن عبارت است از امری که در پیدایش و تحقق امر دیگری که مشروط نامیده می‌شود تأثیر دارد.... شرط در این معنا به اموری اطلاق می‌شود که صحت و اعتبار معامله بر آن متفرع است مانند کاربرد شرط در ماده ۱۹۰. ق.م.ا.

معنای دوم و سوم شرط عبارت از عهد و تعهد است. منتها یکی از این معانی عام است که مطلق عهد و تعهد را شامل می‌شود معنای سوم خاص است که عبارت می‌باشد از تعهد فرعی که ضمن یک قرار داد درج می‌گردد. (شهیدی، ص ۷۹).

شرط از دیدگاه فقها:

در فقه مبحث مستقل تحت عنوان شرط از حیث جایگاه و تبیین ماهیت آن به خصوص توسط قدما صورت نگرفته بلکه در خلال مباحث و فروع فقهی بسیار به صورت کم رنگ مورد اشاره واقع شده است، اولین بار مرحوم شیخ انصاری به این مبحث به طور تقریباً مفصل می‌پردازد که به تبع ایشان این بحث دنبال می‌گردد.

تعریف شهید اول:

ایشان ضمن اشاره به معنای لغوی شرط می‌فرماید: شرط در عرف چیزی است که تأثیر مؤثر بر آن متوقف باشد، یعنی وجود مشروط مبتنی بر آن می‌باشد بدون اینکه وجود مشروط را مطلقاً در پی داشته باشد اعم از این که شرط سبب باشد؛ مثل قدرت تسلیم مبیع نسبت به عقد بیع که سبب ثبوت ملک است یا شرط خود حکم باشد مثل طهارت نسبت به نماز که نماز بدون این شرط اقتضا دارد، نقیض حکمت حکم و شرعیت نماز را به طوری که اتیان آن بدون طهارت نه تنها ثواب ندارد بلکه نماز باطل است و چه بسا سبب استحقاق عقاب گردد. (شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۶۴).

تعریف شیخ انصاری:

از نظر ایشان شرط دو معنا دارد: یکی؛ معنای مصدری که همان التزام به شیء باشد. دوم؛ چیزی که از وجودش عدم دیگری لازم می‌آید؛ گرچه وجود او مطلقاً سبب تحقق آن شیء دیگر نیست. این همان کلام مرحوم شهید است. شیخ اضافه میکند که در این معنا شرط اسم جامد است. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۱۹۱).

تعریف محقق ایروانی:

ایشان داشتن دو معنا برای شرط را انکار می‌کند و معتقد است: شرط عبارت از تقید یک امر به دیگری است. نهایت اینکه این تقید یا تکوینی مثل تقید معلول بر عله در امور تکوینی است یا بسبب جعل و اعتبار محقق می‌باشد. مثل شرط ضمن عقد که عاقد بیع خود را به آن مرتبط می‌سازد آن امر در فقه شرط نامیده می‌شود. ایشان اضافه میکند که تعهد صرف و ابتدایی عنوان شرط را ندارد، اگر این تعهد بر یک امر دیگری منوط شود آن وقت عنوان شرط را پیدا می‌کند. (ایروانی، حاشیه مکاسب، ج ۲، ص ۶۱).

کلام محقق اصفهانی در شرط:

وی ضمن تأکید بر این مطلب که آنچه در کتب لغت در معنای شرط از الزام

والتزام آمده دو معنا نیست بلکه بحسب مشروط این دو عنوان بدست می‌آید؛ می‌فرماید: صرف الزام که مساوق با ایجاب می‌باشد، شرط نیست. الزام شرطی، آن الزامی است که در اثر جعل و اعتبار، لزوم وفا پیدا می‌کند. در پایان مثل مرحوم ایروانی شرط رابه تکوینی و جعلی و جعلی را هم به دو قسم، جعل شرط در معاملات و غیر معاملات تقسیم می‌کند؛ ایشان اصرار دارد که معنای دوم شیخ به معنای اول (حدثی) برگشت دارد نه اینکه معنای مستقل با ماده‌ی مستقل باشد. (اصفهانی، حاشیه مکاسب، ج ۲، ص ۱۳۶).

کلام مرحوم طباطبائی یزدی:

ایشان ضمن انکار معنای اولی که شیخ درباره شرط آورده است، عقیده دارد که شرط در لغت و عرف به جز یک معنا، یعنی همان معنای دوم شیخ، معنای دیگری ندارد؛ در این معنا نه تنها شرط جامد نیست بلکه معنای مصدری شرط همین است. (طباطبائی یزدی، ج ۲، ص ۱۰۵). شاید منظور مرحوم اصفهانی در برگشت معنای دوم به معنای اول نیز همین باشد.

دیدگاه امام خمینی در شرط:

ایشان ضمن بحث دارند: در ارجاع معنای دوم به اول و قرار دادن شرط از مشتقات در این حالت تکلفی بیش نیست؛ علاوه بر این که درباره معنای دوم شاهی در کتب لغت وجود ندارد. آنچه در آنجا آمده، همان الزام و التزام است؛ حالا چه مطلق و یا در ضمن عقد. با توجه به این دو نکته ایشان در معنای شرط در فقه فرموده است.

شرط دو معنا دارد؛ یکی، آن الزاماتی که در ضمن عقد ذکر می‌شود. دوم، مطلق اموری که یک امر بر آنها معلق می‌گردد اعم از تکوینی و تشریحی ولو در ضمن عقد نباشد. (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۸۵، و ج ۵، ص ۲۰۵).

فقهای دیگر چون مرحوم خوی و مرحوم سبزواری و سید روحانی نیز بر همین دو معنا تأکید دارند؛ مرحوم خوئی اضافه می‌کند که صرف ضمیمه التزام به التزام یا

امری بر امر دیگر شرط محسوب نمی‌شود، بلکه باید میان شرط و مشروط ارتباط وجود داشته باشد. به طوری که اقتضای تعلیق نفس عقد مبتنی بر التزام مشروط علیه باشد.

ایشان در ذیل کلامشان به اقسام شرط اشاره می‌کند که شرط یا مربوط به خود انشاء است یا مربوط به منشأ یا هردوتا امر مشروط می‌شود که البته تفصیل آن در مباحث بعدی (اقسام شرط) می‌آید. (ر.ج: خویی، مبانی عروه، کتاب مضاربه، ص ۴۰؛ سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۱۷، ص ۲۳۶؛ روحانی، فقه الصادق، ج ۱۴، ص ۲۸۵).

جمع بندی دیدگاه‌ها:

از آنچه پیرامون معنای شرط بیان شد مشخص گردید، که در نظر اکثر با قطع نظر از مصادیق شرط و موارد استعمال آن، در شرط یک معنای رابطه و اناطه خوابیده است و مراد از این کلمه همان رابطه و اناطه‌ی دو شی با یگدیگر در ذهن است چه آن رابطه تکوینی باشد یا جعلی و اعتباری که در خلال مباحث اشاره شد. از همین رو بعضی محققین که از کلام دیگران نیز استفاده می‌شود تأکید دارند که شرط به معنای الزام و التزام معنای درستی نیست؛ با این استدلال که اصلاً میان آنها مترادف است و بالاتر این که اصلاً صحیح نیست؛ زیرا الزام و التزام معنای مستقل و اسمی است و حال آنکه معنای شرط یک معنای حرفی و ربطی می‌باشد که با همان معنای توقف و یا تعلیق شی بر یک شی دیگر سازگاری دارد. (خویی، سید محمدتقی، ج ۱، ص ۳۴)؛ لذا گرچه شرط ضمن عقد یک تعهد فرعی، همراه تعهد اصلی است، اما از هر جهت تابع تعهد اصلی می‌باشد به این معنی که صحت، بطلان، نفوذ و عدم نفوذ عقد، موجب صحت یا بطلان و عدم نفوذ یا نفوذ شرط می‌شود. لذا اگر ثابت شود که تعهد اصلی باطل بوده است؛ شرط ضمن آن نیز بی اثر می‌شود؛ (ماده ۲۴۶ قانون مدنی) و برعکس، بطلان شرط گرچه برای همیشه اثری روی عقد ندارد؛ اما در بعضی موارد بطلان شرط موجب بطلان عقد خواهد شد.

استعمال شرط در تعهد ابتدایی:

یکی از مباحث مهم اطلاق شرط بر تعهد ابتدایی است. در باب تقسیم شرط می‌نویسند: شرط یا ابتدایی است یا در ضمن عقد؛ اما در کلام محققین مورد بحث واقع شده که این استعمال صحیح است یا خیر؟

در نزد اکثر فقها این استعمال درست نیست. مرحوم خوئی (خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۲، ص ۱۴۳). و بعضی دیگر می‌فرمایند: «برای شرط تنها یک معنا وجود دارد و در تمامی موارد کاربرد شرط همین یک معنا است و آن مقید بودن چیزی به چیز دیگر و بنابراین چنین معنایی بر شروط ابتدایی صدق نمی‌کند.» (روحانی، فقه الصادق، ج ۴، ص ۲۸۶). شرط یک معنا بیشتر ندارد و استعمال آن بر تعهد ابتدایی درست نیست. برای این سخن چند دلیل آورده‌اند که به ترتیب ذکر می‌شود:

۱- اولین استدلال استناد به کلام لغویین است که شرط در مطلق تعهد به کار نرفته مگر یک مورد، بقیه هر زمان معنای شرط بیان می‌شود، قید فی البیع و نحوه می‌آید. آن یک مورد در «المنجد» می‌باشد و آن هم از این که مسبوق به تقید شرط به بیع در چند جمله قبل می‌باشد، قرینه است که مراد ایشان نیز در جمله بعدی مطلق نیست. به گفته بعضی ولو این سخن پذیرفته شود، باز از اینکه متفرد است خلل ایجاد نمی‌کند؛ (خوئی، سید محمدتقی، ج ۱، ص ۳۷).

۲- دوم؛ عدم تناسب معنای شرط با تعهد ابتدایی که مرحوم خوئی و دیگران تأکید می‌کنند، معنای شرط که ربط و اناطه می‌باشد، یک معنای حرفی است که قائم به غیر است؛ جدا کردن و لحاظ نمودن به معنایی مستقل صحیح نیست، لذا با تعهد ابتدایی سازگاری ندارد. (همان، ص ۳۸).

عده‌ی دیگر قایل به عدم منع استعمال شرط در شرط ابتدایی هستند؛ مانند مرحوم شیخ انصاری و دیگران. ایشان می‌نویسد: «و ظاهره کون استعماله فی الإلزام الابتدائی مجازاً أو غیر صحیح. لکن لا إشکال فی صحته.» (شیخ انصاری، ج ۶، ص ۱۲) در استعمال شرط در شرط ابتدایی اشکال ندارد در ثبوت این ادعا. مرحوم شیخ

استناد می‌کند به روایات متعدد که شرط، در شرط ابتدایی استعمال شده است. مثل: سخن امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی الردّ علی مشتری عدم التزوّج بامرأة أخرى فی النکاح: إنّ «شرط الله قبل شرطکم» (حرّ عاملی، ج ۱۵، ص ۳۱) و قوله صلّی الله علیه و آله و سلم فی حکایة بیع بریرة: إنّ «قضاء الله أحقّ، و شرطه أوثق، و الولاء لمن أعتق» (همان، ج ۱۶، ص ۴۰) در جمیع این موارد شرط در شرط ابتدایی استعمال شده است. اکثر حقوق دانان نیز پذیرفته و می‌نویسند: شرط ابتدایی، تعهدی است که شخص با قصد انشاء یک طرفه علیه خود ایجاد می‌کند. (بهرامی، ص ۱۷۶) شرطی که یک طرف انشاء می‌کند، اگر توافق طرف مقابل را به همراه داشته باشد، نوعی قرارداد و از مصادیق ماده ۱۰ قانون مدنی خواهد بود؛ اما اگر توافق طرف مقابل نباشد یک تعهد، یک طرفی و عنوان شرط ابتدایی و آثار آن را خواهد داشت.

مرحوم سبزواری می‌فرماید: «مقتضای اصل و اطلاق لفظ شرط و مستقل بودن مفاهیم اسمی این است که لازم نباشد شرط حتماً در ضمن التزام دیگری باشد. کما اینکه در محاورات عرضه صحیح است که شرط مستقل و به صورت ابتدایی و خارج از التزام دیگری بیاید». (سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۱۷، ص ۲۳۶). از نظر این عده گرچه در شرط و مشروط غلّقه وجود دارد، اما معنایش این نیست که شرط عین ربط باشد؛ بلکه استعمال آن در محاورات عرفی در التزام ابتدایی بدون اینکه منوط به التزام دیگر شود صحیح است. برای توضیح، مثال‌هایی می‌آورند که اگر کسی به تعهداتی بدون اناطه آن به تعهد دیگر، متعهد شود به هر لفظ باشد التزام آور است و در محاورات عرفی اشکالی ندارد.

علاوه بر آنکه مفهوم شرط مساوق با ربط به قول مطلق نیست، به طوریکه استعمال آن در تعهد ابتدایی خارج از موضوع له باشد.

چنانچه اشاره شد از نظر اکثر حقوق دانان نیز استعمال شرط در شروط و تعهد ابتدایی صحیح است و هیچ مانعی ندارد (عمید زنجانی، ص ۴۰۰) که بعضی موارد

استعمال آن ذکر شد.

شرط در روایات:

این کلمه در روایات به معانی متعدد استعمال شده مانند: ۱- تعهد ابتدایی (حنبل، ج ۶، ص ۸۱)، ۲- نذر و عهد (حرّ عاملی، ج ۱۵، ص ۳۱)، ۳- خیار (همان، ج ۱۲، باب ۳، ح ۱)، ۴- بیع (همان، باب ۹، ح ۱)، ۵- نکاح (همان، ج ۱۴، باب ۲۶). این مجموعه معانی است که شرط در این معانی در روایت استعمال شده است که به خاطر خارج نشدن از مطلب اصلی، از تفصیل و بررسی آنها صرف نظر می‌شود.

اقسام شرط:

شرط به معنی ربط شئی بشئی به اقسام مختلفی به حسب نوع ربط و متعلق و سایر جهات، تقسیم می‌شود که به طور اختصار به ذکر آنها پراخته می‌شود.

۱- شرط حقیقی و شرط اعتباری:

در ابتدا شرط به دو قسم شرط حقیقی و تکوینی و شرط اعتباری و جعلی تقسیم می‌شود. چون آن رابطه میان دو شئی ذاتی و تکوینی است که در مقام خلق و تکوین در میان آنها قرار داده شده است که به اصطلاح «ید جعل و اعتبار» در نفی اثبات آن دخالت ندارد، مثل رابطه علت و معلول در امور تکوینی؛ چون رابطه آتش و حرارت یا آن رابطه جعلی و اعتباری است که تابع اعتبار معتبر و جعل جاعل می‌باشد. این نوع دوم به اعتبار جاعل، باز خود اقسامی دارد.

۲- تقسیم شرط به اعتبار جاعل:

أ- شروط عقلی، مثل شرط قدرت در تکالیف که جاعل در این مورد عقل است؛ اگر در لسان شارع آمده نیز با این نگاه، شرط تکلیف قرار داده شده است که بدون قدرت عقلاً اتیان تکلیف امکان ندارد.

ب- شروط عقلانی، مثل اشتراط مالیت داشتن عوضین در بیع، که جعل به اعتبار عقلاً است؛ زیرا عقلاً بر اموری که مالیت ندارد، معامله نمی‌کنند؛ بیان شارع هم «بما أنه رئیس العقلا» است.

ج- شروط شرعی، مثل اشتراط بلوغ در تکلیف. که یک امر شرعی است به طوریکه ولو انسان غیر بالغ از نظر عقلا صاحب تشخیص و فهم مصالح خود باشد، باز آثار و احکامی که مشروط به بلوغ است بر افعال او بار نمی شود؛ این را شروط شرعی می گویند که با اعتبار شارع فهمیده می شود.

د- شروط عادی، مانند اشتراط نردبان در رفتن پشت بام

ه- شروط متعاقدين، آن اموری که مورد اتفاق دو طرف معامله و قرارداد واقع می شود؛ این نوع شرط توسط طرفین معامله واقع می شود اما از حیث صحت باز محدودیت هایی دارد که در اقسام شرط باطل اشاره خواهد شد.

۳- تقسیم شرط از حیث دایره و قلمرو مورد:

الف: شرایط عامه که در جمیع موارد تکلیف ثابت است، مانند، بلوغ و عقل و اختیار که این امور اختصاص به موارد خاص ندارد؛ بلکه تمام افعال صحیح و شرعی انسان اعم از معاملات و عبادات، دایر مدار وجود این شرایط است.

ب- شرایط خاصه، که در موارد خاص به مقتضای آن مورد به دلایل خاص ثابت است، مثل اشتراط قبض در تحقق بیع صرف و شرایط دیگر که در مورد خاص و تابع دلیل خاص است.

۴- تقسیم شرط از حیث متعلق:

أ- شرط حکم، اعم از احکام وضعی و تکلیفی، مثل شرایط ضمان از طریق ید و یا توقف و جوب حج بر استطاعت که در این موارد شرط به خود حکم خورده است به طوری که تا استطاعت نباشد حج واجب نیست.

ب- شرط متعلق حکم، که شرط واجب گفته می شود؛ مثل اشتراط صحت نماز به طهارت، در این مثال حکم و جوب نماز به طهارت مشروط نشده، بلکه خود نماز از حیث صحت منوط به طهارت شده.

۵- تقسیم به لحاظ تأثیر شرط بر عقد:

ا- شرط صحت، آن دسته از شروط که در اصل صحت و انعقاد عقد تأثیر گذار

است به طوری که اگر آن شرط نباشد عقد از اساس باطل است؛ مثل اشتراط معلومیت عوضین در معاملات.

ب- شرط لزوم عقد، شرطی که عقد را از تزلزل حفظ می‌کند، مثل اشتراط عدم خیار در عقد.

۶- تقسیم شرط به حسب زمان:

أ- شرط متقدم، مثل اشتراط غسل مستحاضه قبل از طلوع فجر برای صحت روزه در آن روز

ب- شرط مقارن و همزمان مشروط، مثل اشتراط استقبال قبله در حال اتیان نماز.

ج- شرط متأخر، مثل اشتراط غسل شب زن مستحاضه کثیره برای صحت صوم روز گذشته.

۷- اقسام شروط صحیح و باطل:

در یک تقسیم کلی شرط به دو قسم شرط صحیح و باطل و شرط باطل خود به دو قسم شرط باطل و مبطل تقسیم می‌شود:

اقسام شرط صحیح:

شرایط صحیحی که در ضمن عقد آورده می‌شوند، می‌توانند یکی از اقسام زیر را داشته باشند:

الف- شرط صفت:

عبارت است از شرط کردن در رابطه با کیفیت یا کمیت مورد معامله. چنانچه مرحوم شیخ می‌فرماید: شرط صفت عبارت از آن شرطی است که مبیع به یک وصف خاص مقید و مشروط شود؛ مثلاً در بیع عبد شرط شود که او کتابت را آشنا باشد. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۵۹)

در حقوق نیز این شرط جایگاه خاصی دارد، چنانچه در ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی صراحتاً حکم شرط صفت در ضمن عقد نکاح را به این صورت مطرح نموده که: هر

گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده، برای طرف مقابل، حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبایناً بر آن واقع شده باشد. مطابق ماده مذکور چنانچه صفت خاصی در زن یا مرد شرط شده باشد چه آن شرط در هنگام عقد گفته یا تصریح شده باشد (مانند دکتر بودن یا مهندس بودن مرد یا زن) و یا اینکه گفته نشده باشد، لیکن عقد مبنی بر آن واقع شده باشد. مانند وصف بکارت در مورد دختر دوشیزه که معمولاً این وصف بر زبان آورده نمی‌شود لیکن بنای متعاقدین (زن و مرد) بر این است که دختر، دوشیزه باشد، در این موارد چنانچه پس از وقوع عقد مشخص شود که وصف مقصود، در فرد مقابل وجود نداشته، طرف دیگر حق فسخ نکاح را با شرایط مقرر در قانون مدنی «مواد ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲» خواهد داشت.

ب- شرط نتیجه:

شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود؛ مانند این که عقد بر یک امر خارج از عقد معلق شود. مانند آزادبودن عبد بعد از عقد و یا تملک ملک خاص در ضمن یک عقد. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۵۹).

مطابق ماده ۲۳۶ قانون مدنی، در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد، آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می‌شود. مانند اشتراط وکالت در طلاق به نفع زوجه در ضمن عقد نکاح. در اینصورت وکالت می‌تواند به نحو مطلق باشد، و یا به نحو مقید و محصور به مواردی که ذکر می‌شود.

مثلاً شرط شود که زوجه وکالت در طلاق پیدا نماید، در صورتی که شوهرش به مدت ۶ ماه زندگی مشترک را ترک نماید و یا سوء رفتار نماید و یا محکومیت کیفری پیدا کند، اگرچه در مورد صحت وکالت به نحو شرط نتیجه در ضمن عقد لازم یا جایز، بین فقهاء اختلاف نظر است، لیکن قانون مدنی به تبعیت از فقهاء متأخر، شرط وکالت در طلاق را در ضمن عقد لازم پذیرفته و صحیح دانسته و در اینصورت وکالت به نحو لازم تحقق یافته و قابل عزل نخواهد بود. ماده ۱۱۱۹ قانون

مدنی مؤید همین مطلب است.

ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی در مورد شرط نتیجه و تحقق وکالت به نفع زن برای طلاق از طرف موکل (شوهر) چنین می‌گوید: طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند. مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود، ترک انفاق نماید، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند و یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر، غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد.

ج- شرط فعل اثباتاً یا نفیاً:

شرط فعل آن است که عقد بر یک فعل (البته اعم از وجودی و یا سلبی) مشروط شود. ذیل ماده ۲۳۴ قانون مدنی در تعریف شرط فعل چنین می‌گوید: شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاقدین یا بر شخص خارجی شرط شود، عموماً شرط ضمن عقد نکاح بر چنین معنایی متداول می‌باشد. منظور از مورد اثباتی شرط فعل آن است که یکی از طرفین عقد، انجام عمل خاصی را متعهد و ملتزم گردد، مانند اینکه زن بر شوهر شرط نماید که تا مقطع دکترا ادامه تحصیل دهد، یا شوهر بر زن شرط نماید که آشپزی منزل را شخصاً به عهده گیرد. مورد سلبی و منفی شرط فعل به ترک فعل می‌انجامد. مانند این که زن بر شوهرش شرط نماید که در طول زندگی مشترک با وی، ازدواج مجدد را ترک نماید و یا سیگار کشیدن را ترک نماید. بدیهی است که این قسم از اقسام شرط، زمانی الزام آور است که از شروط باطل یا فاسد نباشد.

شروط باطل (فاسد):

شروط باطل در مباحث فقه مفصل مورد بحث قرار گرفته است. از جمله مرحوم شیخ در کتاب مکاسب در ضمن شرایط صحت شرط، تمام آنچه موجب بطلان شرط می‌شود و آن شروطی که باطل است را نیز ذکر می‌نماید (همان) در قانون مدنی نیز در

ماده ۲۳۲ آمده است: شروط مفصله زیر باطل است ولی مفسد عقد نیست:

۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد.

۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد.

۳- شرطی که نامشروع باشد.

عده‌ای از حقوق دانان، شروط باطل را منحصر در این سه قسم نمی‌دانند. (همان؛ کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ص ۲۲۶). بدین توضیح که در ماده ۲۳۳ قانون مدنی در بند دو آمده است: شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل عوضین شود، باطل و مبطل است. حال اگر شرط مجهولی که موجب جهل عوضین نشود، مبطل نیست ولی شرط باطل محسوب می‌شود. لذا دکتر کاتوزیان شرط مجهول را فقط از شروط باطل می‌داند. در مقابل دکتر امامی، شرط مجهول را باطل نمی‌داند.

توضیح شروط باطل (فاسد):

۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد:

شرط غیر مقدور (محال یا ممتنع) شرطی که عقلاً و یا عادتاً یا قانوناً متعهد در حین تعهد، توانایی عمل کردن به آن شرط را در زمانی که باید به آن عمل کند، نداشته باشد. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۱۵؛ شهید اول، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، ص ۷۲).

مقدور نبودن شرط، بایستی ناشی از وضع مال و یا طبیعت کار مورد تعهد باشد، به طوری که غیر مقدور بودن، منتسب به مشروط له یا مشروط علیه نباشد. مانند بیماری و یا ورشکستگی. (کاتوزیان، همان، حاشیه ۲، ماده ۲۳۲ ق.م) از مفاد دو ماده ۲۳۶ و ۲۳۸ قانون مدنی، این نکته استفاده می‌شود که شرط غیر مقدور در صورتی باطل است که اجبار ملتزم به انجام آن غیر مقدور باشد و دیگری هم نتواند از جانب او، مورد شرط را انجام دهد. برای غیر مقدور بودن شرط، دو وصف ذکر شده است: ا. دایمی باشد نه موقت و زودگذر، ناتوانی موقت بایع در تسلیم مبیع، باعث

بطالان عقد نیست

ب. به هنگام تسلیم باشد. اگر طرفین معامله برای تسلیم مبیع موعدی را قرارداد داشته باشند، قدرت بر تسلیم در موعده، شرط است نه در زمان عقد. (صفایی، ج ۳، ص ۱۷۱).

۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد:

هر عمل حقوقی که با اراده‌ی طرف یا طرفین انشاء می‌شود، برای ایجاد یک اثر حقوقی است، اگر انشاء عقد یا یک شرط را، طرفین اراده نمایند که دارای اثر حقوقی نبوده و سود یا نفعی نیز به همراه نداشته باشد؛ یا به تعبیر فقها «فایده‌ی معتد به» در نزد عقلا نداشته باشد، لغو و بیهوده خواهد بود و قانون چنین شرطی را باطل می‌داند. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۲۱).

۳- شرط نامشروع:

شرط نامشروع، به شروطی که مخالف احکام خداوند، قانون، اخلاق حسنه و یا نظم عمومی بوده و اجرای آن نظم جامعه را بهم می‌زند و از این جهت قابل اجرا نباشد، گفته می‌شود. به عنوان نمونه اگر در ضمن عقد نکاح شرط شود که زوج نسبت به نفقه زوجه تعهدی نداشته باشد، این شرط نامشروع و باطل خواهد بود. (شیخ انصاری، همان، ص ۲۰).

ضمانت اجرای شروط باطل یا فاسد:

باطل بودن این قسم از شروط، هیچ اثری در عقد ندارد. مگر در صورتی که اولاً؛ بطلان شرط مستند به مشروط له نباشد و ثانیاً؛ مشروط له از فاسد بودن شرط آگاه نباشد. در این صورت مشروط له حق فسخ عقد را خواهد داشت. (مفاد ماده ۲۴۰ قانون مدنی) به طور خلاصه ضمانت اجرای شرط باطل به این شکل خواهد بود:

أ. شرط غیر مقدور، در صورت جهل مشروط له به فساد شرط و عدم استناد فساد به وی برای او حق فسخ خواهد بود.

ب. شرط بی فایده، اختلافی است به نظر دکتر کاتوزیان در هر صورت از این

بابت حق فسخ ایجاد نمی شود ولی دکتر امامی حق فسخ را برای مشروط له قایل است.

ج. شرط نامشروع، با جمع شدن دو شرط که در بالا ذکر شد، مشروط له حق فسخ عقدا خواهد داشت.

شرط باطل و مبطل:

در مورد رابطه شرط با عقد قبلا بیان شد که بطلان شرط موجب بطلان عقد نمی شود. چون شرط از ارکان عقد نیست که بطلان آن، موجب بطلان عقد شود. اما از نظر فقه و حقوق، بعضی شروط نه تنها خود باطل و فاسد هستند بلکه موجب بطلان و فساد عقد نیز می شوند «چنانچه در ماده ۲۳۳ قانون مدنی تصریح شده است».

۱- شرط خلاف مقتضای عقد:

مقتضای ذات عقد، موضوع اصلی و اثری است که اگر از عقد گرفته شود، جوهر و مفاد آنچه مورد تراضی است از بین می رود. مقتضای عقد بستگی به نوع عقد دارد؛ هر عقدی مقتضای خاص خود را دارد. مقتضای عقد بیع، انتقال مالکیت و انتقال منفعت مقتضای عقد اجاره است. (شهیید اول، مجمع الفائده، ج ۸، ص ۱۴۸).

حقوقدانان در مبطل بودن این شرط و چرایی و چگونگی آن اختلافاتی دارند. اما به طور کلی توجیه شان این است که طرفین عقد با آوردن این شرط در حقیقت مفادی را که قبلا در عقد تراضی کرده بودند را نفی می کنند و به دو انشای متضاد بر می گردد. در عقد بیع، تراضی به انتقال ملکیت به مشتری است؛ اگر شرط شود در عقد بیع، ملکیت انتقال نیابد و ملکیت در بایع باقی بماند، این شرط با انشاء در عقد منافات دارد و انشاء عقد را باطل می کند و این تضاد موجب بطلان عقد شده است. فقها هم تصریح دارند که با وجود این گونه شرط، یکی از راهها این است که عقد و شرط را کنار گذاشت. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۴۴) در مقابل مقتضای ذات عقد، مقتضای اطلاق عقد، قرار دارد که عبارت است از آثار معمولی عقد که عقد بدون ذکر امری از متعاملین، سبب حصول آن اثر می شود (افتخاری، ص ۲۲۳) اما شرط بر

خلاف مقتضای اطلاق عقد، صحیح می‌باشد. مثلاً در ضمن عقد بیع شرط شود که مشتری برای مدت معینی، حق انتقال مبیع را نداشته باشد یا شرط شود که ثمن به صورت قسطی یا غیر نقدی پرداخت شود و حال آنکه مقتضای اطلاق عقد در صورت عدم شرط پرداخت ثمن، نقدی و فوری است. (شهیدی، ص ۸۷).

۲- شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین است:

شرط مجهولی که موجب جهل عوضین شود، موجب بطلان عقد می‌شود؛ به تعبیر فقها چون شرط در واقع جزئی از عوضین محسوب می‌شود، نه تنها خود باطل است، بلکه موجب بطلان عقد نیز می‌شود (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۴۷۲؛ شیخ انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۵۱). بدین توضیح که شرط مجهولی که عوضین را در عقد، مجهول کند در واقع شرایط اساسی معامله که در ماده ۱۹۰ قانون مدنی ذکر شده را دارا نیست؛ چون معلوم بودن مورد معامله از شرایط اساسی است؛ شرط مجهول، معلوم بودن مورد معامله را مجهول نموده و عقد را نیز به علت نداشتن شرایط اساسی باطل می‌کند. ماده ۴۰۱ و ۴۵۸ قانون مدنی می‌تواند از مصادیق شرط مجهولی باشد که جهل به آن به عوضین سرایت می‌کند. ماده ۴۰۱ ق.م در مورد مدت خیار شرط است که باید مدت آن دقیقاً معلوم باشد. و طبق این ماده اگر برای خیار شرط مدت معین نشده باشد، هم شرط خیار و هم بیع هر دو باطل خواهد بود. چرا که جهل به مدت خیار، جهل به عوضین را به همراه دارد. و یا ماده ۴۵۸ ق.م در خصوص بیع شرط مقرر نموده است: و همچنین می‌توانند شرط کنند هر گاه بعضی مثل ثمن را رد کرد خیار فسخ معامله نسبت به تمام یا بعضی مبیع را داشته باشد. اگر آن بعضی ثمن یا مبیع مشخص و معلوم نشود و مجهول بماند جهل آنها موجب جهل عوضین شده و بطلان عقد را در پی خواهد داشت. مثلاً در بیع شرط کند که به خود بایع فروخته شود. این شرط به قول علامه مستلزم دور محال است؛ چون بیع مشتری مال مورد معامله را برای بایع، متوقف بر ملکیت مشتری است؛ در حالی که ملکیت مشتری متوقف بر بیع بایع است. (علامه حلی، همان، ج ۱، ص ۴۹۰). پس از بیان

حقیقت و اقسام شرط، کارکردها و کاربردهای آن، به مبانی التزام به آن پرداخته می‌شود.

مبانی التزام به شرط:

سؤال این است که بر چه اساس و دلایل وقواعد محکم و متین عقلی و نقلی؛ شرط الزام آور است؟ و چرا لزوم وفا را در پی دارد؟ در جواب از این سوال و اثبات این مطلب، فقها و همین طور حقوق دانان، به مستندات متعددی استدلال و استناد نموده اند که به ترتیب مطرح و بررسی می‌شود.

دلایل قرآنی بر لزوم وفای به شروط

اولین اصل بر التزام به شرط، قاعده‌ی لزوم وفا به عهود و عقود است که از مجموعه آیات قرآن کریم استفاده می‌شود.

الف: آیه ۱ سوره مائده:

از جمله این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/۱) ای مؤمنین به عهدهای خود وفادار باشید، این نکته مهم است که بدون تردید، شرط مستقل حتی شرط ضمن عقد، عقد مصطلح محسوب نمی‌شود، بلکه یک تعهد جداگانه است که ضمیمه‌ی عقد شده است، بنابراین، این آیه در صورتی دلالت بر مدعی دارد که کلمه عقد اعم از عقد مصطلح و عهود باشد که از لزوم وفا به آنها کشف می‌شود که عهود صحیح است و نافذ، لذا در استدلال به آیه شریفه در دلالت بر التزام به شرط، ابتدا لازم است واژه‌های آیه مانند؛ عقد، و وفا بررسی شود.

وفا و ایفا به معانی تمام کردن و به پایان رساندن است؛ در این جا مراد همان عمل کردن به مقتضای عقد می‌باشد (نراقی، ص ۳) «أوفوا» صیغه امر می‌باشد که از نظر اصولین بالمطابقه و یابه دلالت التزامی یا مقدمات حکمت دلالت بر الزام و وجوب دارد. (آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۶۳). اعم از اینکه بگوییم آیه دلالت بر حکم تکلیفی دارد و الزام از آن منتزع می‌شود (محقق داماد، ص ۳۷) یا احکام وضعیه را دارای جعل

مستقل بدانیم؛ در هر دو صورت معنای آیه این می‌شود که باید به مقتضای عقد پای بند باشید.

کلمه «العقود» جمع عقد است، محلی^۱ به الف و لام که عموم افرادی و زمانی را ایفاد می‌کند (مظفر، ج ۱، ص ۶۵).

دیدگاه‌ها پیرامون عقود:

معنای عقد در بخش اول گذشت؛ آنچه مهم است قلمرو آن است که شامل عهودمی شود یا اختصاص به ایجاب و قبولی دارد که توسط دوفرد به صورت صریح اظهار می‌گردد، بعضی شقّ دوم را گرفته و استدلال می‌کنند که عقد همان پیمان محکم و موثق است که میان دونفر با الفاظ و با تشریفات خاص ایجاد می‌گردد، (زمخشری، ج ۱، ص ۶۰۰) بنا بر این شامل عهود نمی‌شود؛ چون در عهود لازم نیست دوطرف داشته و از استحکام بر خور دار باشد. در مقابل عده‌ی زیادی از مفسرین و فقها عقد را به معنای مطلق عهود می‌دانند که به اقوال و دلایل ایشان اشاره می‌شود.

سخن طبرسی ذیل آیه:

مرحوم طبرسی در ذیل آیه شریفه چهار قول آورده:

۱- ابن عباس، مجاهد، ربیع بن انس، ضحاک، قتاده و سدی گویند: مقصود پیمانهایی است که مردم جاهلیت با یکدیگر می‌بستند تا یکدیگر را در برابر ستمکاران و متجاوزان یاری کنند.

۲- ابن عباس - بنا بروایت دیگر - گوید: مقصود پیمانهای الهی است با بندگان، بنا بر این پیمانها، مردم موظفند که به خداوند ایمان آورند و در آنچه حرام و حلال شمارد، او را اطاعت کنند و از حدود اسلام و قرآن تجاوز نکنند. مؤید این معنی، آیه: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...» (بقره/۲۷) یعنی آنانی که عهد خدا را می‌شکنند، است.

۳- ابن زید و زید بن اسلم گویند: مقصود پیمانهایی است که مردم با یکدیگر یا

با خود می‌بندند. مانند عقد زناشویی و بیع و عهد و قسم و...

۴- ابن جریح و ابو صالح گویند: مقصود این است که اهل کتاب طبق عهدی که با خدا بسته‌اند عمل کنند و طبق تورات و انجیل به پیامبر ما و قرآن ایمان آورند. وی بعد از نقل اقوال می‌نویسد: در اینجا بهتر از همه، قول ابن عباس است و باید گفت: منظور عقدهایی است که خداوند بر بندگان واجب کرده است که به آنها وفا کنند، اعم از واجبات، محرمات، فرائض و حدود. بدین ترتیب، این قول، همه اقوال دیگر را در بر خواهد داشت و به هر عقد و پیمانی باید وفا کرد، مگر اینکه پیمان، مربوط به کاری ناپسند باشد که در این صورت، به اتفاق همه، باید وفا نکرد. (طبرسی، ج ۶، ص ۱۸۳). براساس بیان ایشان عقد در آیه شریفه یک قید بیشتر ندارد و آن این که تعهد برامر خلاف شرع و عقل نباشد، بقیه‌ی تعهدات را شامل می‌شود چه در قالب ایجاب و قبول و به طور صریح باشد چه به صورت ضمنی و حتی تعهدات یک طرفه.

مرحوم نراقی از فقها، ضمن طرح وجوه اربعه‌ی مذکوره در کلام مرحوم طبرسی اضافه نمودن چهار وجه دیگر و وجه برگشت تمام اقوال به قول دوم که از ابن عباس بود، می‌فرماید: در دلالت آیه بر مطلق عهود جای تردید نیست. (نراقی، ص ۹)

دیدگاه علامه طباطبایی:

به عقیده مرحوم علامه طباطبایی در آیه شریفه، گرچه واژه عقد آمده، اما عمومیت دارد؛ قرآن کریم همانطور که ظاهر جمله: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، دستور اکید بر وفا کردن به عقود، داده و ظاهر این دستور عمومی است، که شامل همه مصادیق می‌شود، و هر چیزی که در عرف عقد و پیمان شمرده شود و تناسبی با وفا داشته باشد را در بر می‌گیرد، و عقد عبارت است از هر فعل و قولی که معنای عقد لغوی را مجسم سازد، و آن معنای لغوی عبارت است از برقرار کردن نوعی ارتباط بین یک چیز و بین چیز دیگر، مانند عقد بیع، که عبارت است از نوعی ربط ملک‌ی بین کالا و مشتری، به طوری که مشتری بعد از عقد بتواند در آن کالا به هر نحوی که بخواهد

تصرف کند، و علاقه‌ای که قبلاً فروشنده با آن کالا داشت قطع شود، و دیگر نتواند در آن کالا دخل و تصرف کند، چون دیگر مالکیتی در آن ندارد. (علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۲۵۸). مرحوم فیض با استناد به روایتی از امام صادق(ع) که در تفسیر آیه فرمود: *أی بالعهد (حرّ عاملی، ج ۲۳، ص ۳۲۷)*. استدلال می‌کند که عقد به معنای مطلق عهد است. (فیض کاشانی، ج ۲، ص ۵) مرحوم شیخ و دیگران نیز با استناد به آیه و ضمیمه کردن حدیث مذکور ادعای عمومیت دارند. (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۵، ص ۱۷) از مجموع آنچه بیان شد از نظر بسیاری از فقها و مفسرین کلمه عقد اعم از جمیع عهد است، به اضافه‌ی اینکه عرف نیز در مقام پای بندی به عقد و عهد تفکیکی نمی‌شود، بلکه یک چیز می‌فهمد.

چگونگی استدلال به آیه:

در مقام استدلال، به دونحو در الزام و وفای به شرط از طریق آیه شریفه استدلال شده است.

یک: باتوجه به اینکه عقد به معنای اعم است، آیه شریفه بلا واسطه و به دلالت مطابقی دلالت دارد، زیرا شرط یک نوع تعهد است که تردید نیست این نوع استدلال در بیان اکثر فقها و حقوق دانان دیده می‌شود (محقق داماد، ص ۳۷). که از باب نمونه کلام مرحوم شیخ گذشت.

دو: بعضی در مقام استدلال گفته‌اند: شروطی که در ضمن عقد صحیح و لازم واقع می‌شوند، جزء عقد (ر.ج: مقدس اردبیلی، ج ۸، ص ۱۴۷) یا به تعبیر بعضی از توابع و ملحقات همان عقد، محسوب می‌شوند. در نتیجه، همان‌گونه که دلیل وجوب وفا به عقد، بر لزوم وفا نمودن به خودعقد، دلالت دارد، بر وجوب وفا کردن به شروط آن نیز دلالت دارد.

نقد استدلال:

مناقشه این دلیل، چنان‌که محقق بجنوردی یادآور شده این است که اولاً: این دلیل اخص از مدعا است؛ چون در آیه شریفه عقد است که به تعبیر ایشان صراحت

دارد و نص است بر معاهدات میان دونفر که از طریق ایجاب و قبول محقق می‌شود و ثانیاً: شروط گرچه در ضمن عقود و معاهدات باشند، ولی به هر حال، خود التزاماتی هستند غیر از آن عقود و معاهدات، لذا در بحث شرط فاسد گفته‌اند: فساد شرط، به عقد سرایت نمی‌کند، به همین ترتیب در این جا هم می‌توان گفت: وجوب وفا به عقد، به شرط سرایت نمی‌کند، بلکه وجوب وفا به شرط، خود به دلیل دیگری نیازمند است. (بجنوردی، ج ۳، ص ۲۵۳) جواب: چنانچه اشاره شد بدون تردید لفظ عقد، نص برعقد، به معنای خاص نیست، حتی ظهور به معنای خاص هم ندارد و فقط ظهور در معنای عام دارد و موضوع له آن عام است. جای بسیار تعجب است که با این همه اقوال، ایشان ادعای نص دارد؛ نهایت اینکه با ضمیمه کردن حکم عقل می‌توان گفت: قدر متیقن از عقد همان عقد به معنای خاص است؛ اما اینکه به دلالت لفظی نص در معاهدات میان دو نفر است، اگر منظور ایشان قدر متیقن باشد صحیح است که همان عقد به معنای خاص است. اما این به دلالت عقلی است نه دلالت لفظی؛ پس نمی‌شود گفت دلیل از مدعی اخص است.

ب: آیه ۳۴ سوره اسراء:

آیه دیگری که مورد استناد قرار گرفته، این آیه شریفه است: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ (اسراء/۳۴) به عهد خود وفا دار باشید که در برابر آن مسؤول هستید». قطع نظر از مطالب تفسیری آیه‌ی شریفه، قدر متیقن از عهد دستورات الهی است ولی در شمول پیمان‌های صحیح که میان مردم منعقد می‌گردد، نیز تردید نیست، چون یکی از امور متعارف میان مردم، التزام به شرایط است، اعم از مستقل یا ضمن عقد.

ج: آیه ۸ سوره مؤمنون:

سومین آیه‌ی که در التزام به شرط مورد استناد واقع شده این آیه است: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ (مؤمنون/۸) یکی از اوصاف مؤمنین رعایت امانت و وفای به عهد و پیمان‌های‌شان هست». برخی عهد را منطبق بر شروط نموده‌اند و

دلالت آیه را بر مقصود تمام دانسته‌اند. (مصطفوی، ص ۲۶۳). از این استدلال استفاده می‌شود که در صغرای مطلب از نظر ایشان اشکال وارد نیست، در تکمیل استدلال به آیه می‌شود گفت که: در پایداری به عهود خداوند و رعایت امانت الهی، اعم از نعمت‌های مادی و معنوی جای تردید نیست اما با اعتقاد به این مطلب که انسان در مسیر سعادت باید روابط او با خداوند و خودش به خصوص با افراد جامعه نیز اصلاح شود، بدون تردید یکی از بخش‌های مهم روابط جامعه را وعده‌ها و پیمان‌ها تشکیل می‌دهد؛ بالاتر از آن، بانی و مقوم زندگی اجتماعی، معاهدات و پیمان‌های افراد جامعه می‌باشد که در موضوعات مختلف و با اشکال و شرایط خاص؛ میان افراد منعقد می‌شود و عدم پای بندی به آنها؛ نه تنها منخل نظام زندگی اجتماعی است که از گناهان بزرگ است، بنابراین از آیه‌ی شریفه به خوبی استفاده می‌شود که ایفای به عهد که دستور اکید بر آن داده شده و از شرایط مهم تحقق ایمان محسوب گردیده است، عام بوده و شامل تمام پیمان‌های الهی و پیمان‌های میان مردم، حتی عهدهای که خود انسان بر خود می‌بندد نیز می‌شود.

۲- دلایل روایی بر لزوم وفای به شرط:

دومین دلیلی که التزام به عقود و عهود از آنها استفاده می‌شود روایات فراوانی است که مورد استناد واقع شده است:

الف - روایت بُرُج:

وی می‌گوید: درحالی که ایستاده بودم، به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم! شریک من، همسر خود را طلاق داد و زنش از او جدا شد، وی دوباره تصمیم گرفته به همسر خود رجوع کند، ولی زن گفت: به خدا سوگند! هرگز با تو ازدواج نمی‌کنم، مگر این که بپذیری دیگر مرا طلاق ندهی و همسر دیگری اختیار نکنی. حضرت پرسید: و او هم پذیرفت؟ عرض کردم: آری، فدایت شوم. حضرت فرمود: کار ناشایستی کرد، او چه می‌داند شبانه‌روز در دل او چه خواهد گذشت (ممکن است از کار خود پشیمان شود و نیاز به طلاق دادن داشته باشد). سپس

حضرت به منصور فرمود: اما اکنون که چنین شده، به شرطی که درباره همسرش گردن نهاده، وفا کند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله - فرمود «اهل ایمان باید به شرطهای خود ملتزم باشند». (صدوق، ج ۷، ص ۳۷۱؛ طوسی، استبصار، ص ۵۴۲؛ احسائی، ج ۳، ص ۲۱۷)

چگونگی استدلال به این حدیث:

حضرت در این حدیث ضمن بیان حکم مورد سؤال در ذیل حدیث با استناد به کلام رسول خدا «ص» به عنوان یک قاعده کلی می فرماید: مؤمنون در گرو شروط شان هستند، البته این جمله در قالب جمله خبریه بیان شده و ممکن است گفته شود که در مقام جعل حکم نیست، بلکه اخبار از یک مطلب است. جواب این که اولاً: در دلالت جمله خبریه بر انشاء جای تردید نیست؛ چنانچه مرحوم آخوند بر این امر تصریح نموده است. (آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۱۰۴). ایشان ضمن بیان این مطلب که استعمال جمله خبریه به داعی انشاء مجازی نیست، بلکه استعمال جمله در معنای خودش است، اضافه می کند که دلالت جمله خبریه در مقام انشاء بر انشاء و امر آكد است از خود جمله انشائیه، وجه آن هم اینکه که شارع با این نوع بیان می خواهد بفهماند که «لا یرضی الا بوقوعه». علاوه بر این مطلب، استدلال ائمه «ع» در التزام به شرط به این احادیث و نیز استناد فقها واضح ترین شاهد است که حدیث در مقام جعل حکم صادر شده است؛ نه برای اخبار و اعلام.

ب- روایت عبدالله بن سنان:

وی روایت می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: باید مسلمانان به شرطهایی که گردن می نهند، وفا کنند، مگر شرطی که با کتاب خداوند مخالف باشد که در این صورت وفای به آن واجب نیست. (حرّ عاملی، ج ۱۲، باب ۶، ح ۲)

از حیث سند این حدیث توسط مرحوم شیخ (شیخ انصاری، ج ۶، ص ۲۳) تعبیر به صحیح شده است؛ اما در دلالت آن بر التزام به شرط، کسی تردیدی ندارد. لذا در مقام استدلال بر التزام بر اصل عقد، دلالت حدیث را بر التزام به شرط محرز گرفته -

اند. (همان و نیز بجنوردی، ج ۳، ص ۳۲۶؛ محقق داماد، ص ۳۸).

اشکال بر دلالت حدیث:

اشکالی که در دلالت حدیث ممکن است مطرح شود این است که: از کجا معلوم است حدیث در مقام دلالت بر وجوب التزام باشد، بلکه حدیث فقط در صدد بیان یک امر اخلاقی و استحبابی است؛ مثل بیان‌های دیگر که فرموده: «المؤمن اذا وعد وفا» مؤمن به عهدهای خود وفادار است.

جواب از اشکال:

۱- بعضی فرموده‌اند در حدیث شریف کلمه مسلم است نه مؤمن، لذا دلالت بر وجوب دارد؛ شاید منظور این باشد که نمی‌شود حدیث مذکور را که کلمه مسلم دارد با احادیثی که کلمه ایمان دارد نظیر قرار داد، و احتمال می‌رود منظور این باشد که در باره مؤمن صحیح است که حمل بر امر اخلاقی شود و کنایه از این باشد که از شأن مؤمن «با آن الزام درونی که به دین دارد» بعید است که به شروط و عهود خود وفادار نباشد، اما بخلاف مسلمان که آن الزام درونی وجود ندارد و باید بر اساس قوانین و دستور او را ملزم کرد. (محقق داماد، ص ۳۹).

۲- اما جواب دوم اینکه هیچ یک از فقهاء، حدیث را بر استحباب حمل نکرده، بلکه برداشت وجوب داشته‌اند، این بهترین دلیل است که حدیث دلالت بر وجوب التزام دارد.

ج - روایت اسحاق بن عمار:

امام صادق (علیه‌السلام) از پدر خود نقل فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: هر کس برای همسر خود، به شرطی گردن نهد، واجب است به آن شرط وفا کند؛ زیرا مسلمانان باید به شرطهای خود پای‌بند باشند، مگر شرطی که کار حلالی را حرام یا کار حرامی را حلال نماید. (حرّ عاملی، ج ۱۵، باب ۴۰، ح ۴) این حدیث از حیث سند موثق است ولی وجه دلالت آن با احادیث قبلی تفاوتی ندارد؛ علاوه بر این روایات، روایات زیادی وجود دارند که در کتب فقه در التزام به شرط،

به آنها استدلال شده‌اند؛ در نتیجه از جهت روایات بحث التزام به شرط یک امر مسلم است، آن هم به طوری که از اکثر احادیث اطلاق فهمیده می‌شود، چه شرط در ضمن عقد باشد یا به صورت ابتدایی و مستقل.

۳- دلالت اجماع بر لزوم التزام به شرط:

فقها در ادوار گوناگون به وجوب وفا به شروط صحیحی که در ضمن عقد لازم قید شوند، اجماع دارند: مرحوم سبزواری می‌نویسد: «لا خلاف بین الإمامیة فی مشروعیة خيار الشرط و جوازه، (سبزواری، کفایة الاحکام، ص ۴۰۷). در مشروعیت خيار شرط میان امامیه قول مخالف وجود ندارد.» مرحوم صاحب مفتاح الکرامه می‌فرماید: میان علما اختلاف نیست که در بیع، اشتراط خيار جایز است و این اجماع را به علامه نسبت می‌دهد. (عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۴، ص ۵۶۰)

در کلام صاحب حدایق آمده: «و الأصل فيه - بعد الإجماع فی التذکره - الأدلة العامة؛ دلیل این مسئله علاوه بر اجماعی که در تذکره آمده است، ادله عمومی است.» (بحرانی، ج ۹، ص ۳۱) و مرحوم شیخ می‌گوید: «و لا خلاف فی صحة هذا الشرط... و نقل الإجماع علیه مستفیض» (شیخ انصاری، مکاسب، ج ۴، ص ۲۳۱).

مرحوم صاحب جواهر این مسئله را از ضروریات دانسته: «بالضرورة بین علماء المذهب» (نجفی، ج ۲۳، ص ۳۲) مرحوم خوبی به نقل از کتب متعدد می‌نویسد: مسأله التزام به شرط از مسلمات بوده است؛ لذا هر کس خواسته بحث شرط را مطرح کند بدون توجه به دلایل اصل مشروعیت و التزام به شرط سراغ سایر احکام آن رفته است (خوبی، سید محمدتقی، ج ۲، ص ۶۰)

نقد و بررسی دلالت اجماع:

برخی در مناقشه این دلیل، به مدرکی بودن آن اشاره کرده و گفته‌اند: ادعای اجماع با وجود روایات در این زمینه، تمام نیست؛ زیرا روشن است که مدرک همه، همین روایات است. اشکال دیگر این که مورد این اجماع بر فرض ثبوت آن، شروطی است که ضمن عقود لازم بیاید، حال آن که مقصود و مدعا، اثبات وجوب وفا به شروط است، اعم از شروط ضمن عقد و شروطی که بیرون از عقد، مورد تبانی قرار

می گیرند و سپس عقد را، با توجه به آن‌ها، جاری می سازند. (بجنوردی، ج ۳، ص ۲۲۲)

در جواب باید گفت: باتوجه به اقسام اجماع و معیار حجیت در دیدگاه شیعه، اگر اجماع طوری بود که از جهات مختلف لطف یا حسن «علی اختلاف الاقوال» از قول معصوم حکایت و کشف نمود، چنین اجماعی حجت است، در «مانحن فیه» با توجه به این که اصحاب و تمام علما از قدما و متأخرین موافق هستند، بعید نیست ادعا شود یکی از مجمعیین معصوم (ع) است.

۴- سیره عقلا در لزوم وفای به شرط:

چهارمین دلیل سیره عقلا است. ابتدا لازم است یک توضیح در معنا و دلیل اعتبار سیره داده شود؛

معنای سیره عقلاء: احکام اسلام در یک تقسیمبندی به دو قسم می شود؛ یک، احکام تأسیسی. دو، احکام امضایی؛ نوع اول، آن دسته احکامی است که بدون اینکه سابقه داشته باشند، اولین بار توسط شارع جعل و بیان شده که از اسم آن هم پیدا است؛ مانند اکثر احکام عبادی.

دسته دوم؛ احکامی است که در میان مردم وجود داشته اند. اما توسط شارع ضمن تأیید، بعضی شرایط و مقررات بر آنها ضمیمه گردیده است. که نمونه‌ی روشن این دسته احکام، معاملات است که به درازای تاریخ زندگی اجتماعی بشر عمر دارند؛ اما شارع آمده برای آن‌ها نظم و مقررات خاص را بیان کرده است. این دسته از احکام را احکام امضایی می نامند؛ سیره و بنای عقلا در این گونه احکام دلیلی خوبی می تواند باشد. در معنای سیره آمده؛ «استمرار عادة الناس و بنیانهم العملی علی فعل شیء او ترک شیء و المقصود من الناس اما جمیع العقلاء او العرف العام من کل مله و نحلته، فیعم المسلمین و غیر هم و تسم السیره حینئذ، السیره العقلاء و التعبير الشایع عند الاصولین بیناء العقلا. (جرجانی، ص ۶۴) یعنی: سیره آن فعل و ترک فعلی است که به عنوان یک رفتار و عادت عملی میان تمام عقلای عالم جا افتاده باشد.

باتوجه به اینکه در میان مردم رفتارهای متفاوت به طور کلی، رفتار خوب

و ممدوح و رفتار صحیح و غلط وجود دارد، بنا بر این سیره زمانی ارزش دارد که منشأ عقلانی داشته باشد نه آن سیره‌هایی که در اثر عوامل دیگر در جامعه جا افتاده است؛ شرط اساسی‌تر در اعتبار سیره در امور شرعی و مسایل دینی آن است که آن سیره مورد امضای شارع قرار گرفته باشد (سبحانی، ج ۲، ص ۲۲). و یا حداقل ردعی از جانب شارع صورت نگرفته باشد؛ بنا بر این سیره زمانی اعتبار دارد که آن سیره در زمان شارع باشد و ردعی هم در باره آن وارد نشده باشد.

نتیجه‌گیری:

با توجه به تحقیق و بررسی صورت پذیرفته پیرامون مبانی و دلایل التزام به شرط به لحاظ فقهی و حقوقی چنین می‌توان نتیجه گرفت که معنای شرط در اصطلاحات علوم مختلف به خصوص فقه و حقوق، همان رابطه و اناطه‌ی دو شی می‌باشد، چه آن رابطه تکوینی باشد یا جعلی و اعتباری که در خلال مباحث اشاره شد، اما در مبانی و چرایی التزام به شرط براساس تحقیق انجام شده، اصول و قواعد متعدد عقلی و نقلی از جمله قاعده لزوم وفا به شرط که از مجموع آیات قرآن مجید و فرمایشات معصومین (علیهم‌السلام) به دست می‌آید و همچنین سیره‌ی مستمره‌ی عقلا و اجماع علمای اسلام به روشنی به التزام و پای بندی به شروطی که در ضمن عقود ذکر می‌شوند، حتی تعهدات مستقل، دلالت دارند. به علاوه ذکر این نکته ضروری است که لازم نیست شروط در ضمن عقد و توافقی جداگانه باشد، بلکه شرط مستقل و ابتدایی هم شامل ادله وفا به عهد و پیمان می‌شود و خود مستقلاً نوعی عهد است که وفای به آن مورد تأکید قرآن و روایات اسلامی است.

فهرست منابع:

- قرآن مجید؛ ترجمه آیه الله مکارم شیرازی.
- آخوند خراسانی محمد کاظم، کفایه الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۳.
- احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، سید الشهداء، قم، ۱۴۱۰.
- اصفهانى کمپانى، محمد حسین، حاشیه مکاسب، ناشر: محقق، ۱۴۱۸.
- اصفهانى، راغب، المفردات فى غریب الفاظ القرآن، چاپ دوم، مرتضوى، ۱۳۷۵.
- افتخاری، جواد، کلیات عقود و تعهدات، چاپ اول، تهران، سال ۱۳۸۲.
- امام خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۷۶.
- ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، حاشیه مکاسب، رشدییه، تهران، ۱۳۷۹.
- بجنوردی، محمد حسین، القواعد الفقهیة، چاپ اول، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۹.
- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدایق الناضره، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۵.
- البستانی، المعلم بطروس، محیط المحيط، مؤسسه احیاء للطباعه، بیروت، ۱۹۷۷.
- بهرامی، حمید، کلیات عقود و قراردادهای، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱.
- جرجانی، سید شریف علی بن محمد، التعریفات، مؤسسه الحسنی، مغرب، ۱۴۰۷.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸.
- خویی، ابوالقاسم، مبانی عروه، کتاب مضاربه، ۱۴۱۹.
- خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، مکتبه الداوری، چاپ اول، قم، ۱۳۷۷.
- خویی، سید محمد تقی، الشروط أو الالتزامات التبعية فى العقود، دار المورخ العربی، بیروت، ۱۴۱۴.
- روحانی، سید صادق، فقه الصادق، مؤسسه دارالکتب، قم، ۱۴۱۳.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، دار کتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷.
- سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام فى بیان الحلال والحرام، دفتر آیت ا... سید عبد الاعلی، قم، ۱۴۱۳.
- سبزواری، محقق محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الاحکام، بی تا.
- سنهوری، عبد الرزاق، الوسیط فى شرح القانون مدنی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۷۰.
- شهید اول، محمد ابن مکى عاملى، مجمع الفائدة و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، بی جا، بی تا.
- شهید اول، محمد بن مکى عاملى، القواعد و الفوائد، کتاب فروشى مفید، قم، ۱۴۰۹.

- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۳ تعهدات، چاپ دوازدهم، انتشارات مجد، ۱۳۸۷.
- شیخ انصاری، مرتضی، مکاسب، احیاء تراث شیخ الاعظم، ۱۴۱۳.
- شیخ صدوق، محمد، تهذیب الاحکام، نشر صدوق، ۱۴۱۷.
- شیخ طوسی، محمد ابن الحسن، الاستبصار، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۶.
- صفایی، سید حسین، قواعد عمومی قراردادها، نشر میزان، تهران ۱۳۸۲.
- صلیبا، جمیل، المعجم فلسفی، دار الکتب البستانی، ۱۹۸۲.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، حاشیه مکاسب، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۸.
- طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، با مقدمه محمد جواد بلاغی، ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲ش.
- عاملی، جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه، دفترانتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۴۲۰
- عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ه ق.
- علامه حلی، یوسف ابن مطهر، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۳.
- علامه طباطبای، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲.
- عمید زنجانی، عباس علی، قواعد فقهی بخش حقوق خصوصی، چاپ دوم، سمت ۱۳۸۸.
- فیروزآبادی، محمد، القاموس المحيط، دارالعلم، ۱۴۰۷.
- فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱.
- قزوینی، ملاعلی قارپوزآبادی، صیغ العقود والایقاعات، چاپ اول، شکوری، ۱۴۱۴.
- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، شرکت سهامی، ۱۳۸۱.
- کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، تهران، نشر دادگستر، سال ۱۳۷۷.
- کاتوزیان، ناصر، کلیات حقوق، شرکت سهامی، ۱۳۸۱.
- مجموعه قانون مدنی ایران و اصلاحیه‌های بعدی آن.
- محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه بخش مدنی، ساز مان مطالعه و تدوین متون اسلامی، ۱۳۸۱.
- مصطفوی، محمد کاظم، القواعد مائة قاعدة، چاپ اول، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۲.
- مظفر، محمد رضا، أصول الفقه، مطبعة النعمان، نجف، ۱۳۸۸.
- معلوف، لوئیس، المنجد، نشر دهقان، ۱۳۷۴.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، بی تا.